

بررسی نام‌های معشوق در غزل

زهرا احمدی پوراناری*

دانشگاه فرهنگیان کرمان

چکیده

در ادب غنایی، از معشوق با نام‌های گوناگونی یاد شده که اصلی‌ترین آن‌ها عبارت است از: معشوق، یار، دوست و جانان. علاوه بر این نام‌های اصلی، معشوق در شعر غنایی با عنوان‌های تشبیهی، استعاری و وصفی، خطاب شده یا درباره‌ی او سخن گفته شده است که بررسی آن با توجه به درون‌مایه، سبک و فضای معنایی کلام، سودمند به نظر می‌رسد. در این تحقیق، سیر کلی نام‌های معشوق در غزل، بررسی می‌شود تا ضمن شناسایی انواع نام‌های معشوق از نظر ساخت، مشخص گردد آیا درون‌مایه‌ی غزل بر انتخاب نام معشوق تاثیر داشته است؟ شاید در نگاه اول پنداشته شود که «معشوق»، «یار»، «دوست»، «جانان» و «شاهد» معنا، مفهوم و کاربرد یکسانی در غزل دارند، اما این پژوهش نشان خواهد داد که در موارد زیادی، این نام‌ها، به صورت مترادف به کار برده می‌شوند، اما هر یک کاربرد معنایی خاصی دارند. در این تحقیق، نام‌های معشوق، در غزل‌های تعدادی از غزل سرایان برجسته و صاحب‌سبک، بررسی شده، اما بررسی معنایی نام‌های اصلی معشوق، به غزل‌های «انوری»، «سنایی»، «عطار»، «مولوی»، «سعدی» و «حافظ» محدود شده است.

واژه‌های کلیدی: غزل، نام‌های معشوق، دوست، یار، جانان، شاهد.

۱. مقدمه

۱.۱. بیان مساله

معشوق، قهرمان غزل است و تمام سخن غزل بر محور او می‌گردد؛ اما این قهرمان، در هاله‌ای از ابهام قرار دارد؛ زیرا معشوق شعر غنایی ادب فارسی، موجودی است کلی که

* استادیار زبان و ادبیات فارسی ahmadyypoor@yahoo.com

حتی نمی‌شود تشخیص داد که مرد است یا زن». (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۲۳) این معشوق موهوم که احیانا در اصل، حقیقی بوده، در غزل تبدیل به اسطوره می‌شود و شاعر دردها و آرزوهای خود را خطاب به او بیان می‌کند. (شمیسا، ۱۳۷۶: ۲۶۱)

از معشوق در غزل فارسی با نام‌های گوناگونی یاد شده است. برخی از این نام‌ها، اصلی و پرکاربرد است؛ مانند معشوق، جانان، یار و دوست و برخی دیگر از نام‌های معشوق برساخته از یک تشبیه یا استعاره است. تحقیق درباره‌ی نام‌های معشوق، نکات بسیاری را آشکار می‌سازد؛ زیرا بسیار مهم است بدانیم یک شاعر، بیش‌تر معشوق خود را با چه نامی خوانده است. هرکس با نام‌های متفاوتی می‌تواند خواننده شود و انتخاب یک نام از سوی خطاب‌کننده، احساس و لحن او را نسبت به مخاطب نشان می‌دهد. بسامد نام بردن از معشوق نیز اهمیت دارد؛ هرچه معشوق بیش‌تر مورد توجه و محبوب باشد، نام او بیش‌تر بر زبان می‌آید؛ چنان‌که در عرصه‌ی ادب فارسی، هیچ‌کس به اندازه‌ی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، نام معشوق را مکرر و متنوع بر زبان نیاورده است.

برای انجام این تحقیق، ابتدا نام‌های معشوق استخراج گشت؛ نام‌هایی که خطاب به معشوق و یا در غیاب معشوق، برای نام بردن از او، به کار رفته بود؛ به عبارت دیگر، الفاظی «نام معشوق» شمرده شده که بتوان به جای آن از واژه‌ی معشوق استفاده کرد. در بخش اول این پژوهش، نام‌های معشوق در غزل‌های انوری، سنایی، عطار، مولوی، سعدی، حافظ، وحشی بافقی، صائب و غزل معاصر، همراه با نیم‌نگاهی به شعر نو (نیما یوشیج، اخوان ثالث، شاملو و شفیعی کدکنی) بررسی می‌شود و بر اساس نام‌های مستخرج، انواع نام‌های معشوق از نظر ساخت، شناسایی می‌شود و سپس کاربرد معنایی عنوان‌های اصلی معشوق یعنی «معشوق»، «جانان»، «یار»، «دوست» و «شاهد» با بررسی غزل‌های انوری، سنایی، عطار، مولوی، سعدی و حافظ، به روش تحلیلی-توصیفی مشخص می‌گردد. بحث اصلی این تحقیق، نام‌های معشوق در غزل است، اما نگاهی به شعر نو افکنده‌ایم تا مقایسه‌ی کوتاهی میان نام‌های معشوق در غزل و شعر نو، موقعیت موضوع را در غزل، روشن‌تر سازد.

۱.۲. پیشینه‌ی تحقیق

درباره‌ی نام‌های معشوق، اشارات متعددی در کتاب‌های مربوط به غزل و نیز در مقاله‌های ادبی دیده می‌شود؛ از جمله، در کتاب *آفاق غزل فارسی* ضمن بحث معشوق تغزل، به یکی از نام‌های معشوق یعنی «ترک» اشاره شده است. (صبور، ۱۳۷۰: ۱۷۷) در کتاب *سیر غزل در شعر فارسی* نیز از «پری» و دلیل دلالت آن بر معشوق زن سخن رفته است. (شمیسا، ۱۳۷۶: ۲۶۴) و در کتاب «جریان شناسی غزل شاعران جوان فارس پس از جنگ» (مرادی: ۱۳۸۹) نام‌های معشوق معاصر بررسی شده است.

نام‌های معشوق در چند مقاله نیز بررسی شده است؛ از جمله در مقاله‌های «بررسی سیمای معشوق در غزلیات انوری» (کریمی و مرادی: ۱۳۸۹) و «سیمای معشوق و عناوین و القاب شاعرانه‌ی او در اشعار به جا مانده از رودکی» (چرمگی عمرانی: ۱۳۹۲) که به ترتیب، در شماره‌های پانزدهم و بیست و یکم پژوهش‌نامه‌ی ادب غنایی، چاپ شده است. در مقاله‌ی «سیمای معشوق ترکستانی در غزل سعدی» (مدرّس‌زاده: ۱۳۹۱) که در شماره‌ی دوازدهم فصل‌نامه‌ی اندیشه‌های ادبی چاپ شده، از نام معشوق در حدّ اشاره‌ای مختصر سخن رفته است.

در مقاله‌ی دیگری با عنوان «نام‌های شاعرانه معشوق در غزلیات خاقانی، نظامی و سعدی» (چرمگی: ۱۳۸۷) که در شماره‌ی هفدهم فصل‌نامه *کاوش‌نامه زبان و ادبیات فارسی* منتشر شده، نام‌های معشوق بررسی شده است. بخش عمده‌ی این مقاله شامل ذکر نام‌های معشوق و ذکر یک مثال شعری برای هر نام است.

۲. معشوق و نام‌های او

در غزل فارسی برای معشوق، نام‌های متنوعی به کار رفته است؛ از جمله: معشوق (معشوقه)، جانان (جانانه)، یار، دوست، دلبر و حبیب. «معشوق»، به ندرت با اسم عام (مقابل اسم خاص) خوانده شده است؛ چنان‌که عطار در غزل‌های عرفانی خود، عنوان‌های «حق» (عطار، ۱۳۸۱: ۲۱۸، ۲۴۴، ۴۸۴ و ۴۹۷) و «خدا» (همان: ۲۴۴) را برای معشوق الهی به کار برده و نیز، گاه معشوق را با شاخص احترام‌آمیز «حضرت» (همان: ۲۳۶، ۳۸۶، ۵۴۲، ۵۴۵ و ۵۹۴) و «حضرت قرب ذوالجلالی» (همان: ۵۹۶) یاد کرده است؛ ذکر اسم (عام) معشوق، به جای نام ادبی و عاشقانه، غزل نغز عارفانه را تا حدّ شعر تعلیمی صرف، نازل می‌دهد. سنایی در غزل‌های عاشقانه، «پسر» (سنایی، ۱۳۸۹: ۴۴۰) و

«غلام»، (همان: ۴۴۲) را به عنوان نام معشوق، در ردیف غزل جای داده‌است. سعدی علاوه بر این دو واژه‌ی اخیر، واژه‌های «کودک» (سعدی، ۱۳۸۵: ۱۲۱)، «جوان» (همان: ۱۷۷) و «فرزند نازنین» (همان: ۲۱۴) را به کار برده‌است که همگی اسم عام (اسم عام در مقابل اسم خاص) معشوق هستند. ضمیر مبهم «فلانی» نیز در جایگاه نام معشوق قرار گرفته‌است، حافظ از جمله شاعرانی است که در غزل‌های خود، «فلانی» را برای اشاره به معشوق، به کار برده و لحنی طنزآمیز و ایهام‌انگیز به شعر خود بخشیده‌است: شیوه‌ی حور و پری، خوب و لطیف است ولی خوبی آن است و لطافت که فلانی دارد (حافظ، ۱۳۶۲: ۲۵۸)

برخی از عنوان‌های اصلی که برای معشوق ذکر شد، خاص معشوق است؛ از جمله: معشوق، جانان و دلبر؛ اما برخی از آنها مانند یار، دوست و حبيب گرچه اغلب عنوان معشوق است، بر عاشق هم دلالت می‌کند. نام‌های معشوق را می‌توان به دسته‌های زیر تقسیم‌بندی کرد:

۲. ۱. نام‌های اصلی مانند: یار، دوست، جانان، معشوق.

۲. ۲. نام‌های تشبیهی معشوق: گاهی شاعر، یکی از اندام یا متعلقات معشوق را با «مشبه به» همراه می‌آورد و چون در خطاب به معشوق، او را با این نام می‌خواند یا در غیاب معشوق، او را با این تشبیه نام می‌برد، این موارد نیز می‌تواند نام معشوق تلقی شود؛ زیرا به جای نام معشوق به کار می‌رود؛ تشبیه‌هایی مانند سروبالا، پری‌روی، ماه‌روی، یاسمین‌بو، کمان‌ابرو، شکوفه‌روی:

یاسمین‌بویی که سرو قامتش طعنه بر بالای عرعر می‌زند

(سعدی، ۱۳۸۵: ۴۹)

از میان نام‌های تشبیهی معشوق، برخی کاربرد بیش‌تری دارند و شناخته‌تر هستند؛ مانند سمن‌بر، سروبالا، پری‌رو. این موارد بی‌آنکه در جمله به کار روند، به تنهایی نیز دلالت بر معشوق دارند؛ اما عنوان‌های تشبیهی کم‌کاربرد، تنها در صورتی بر معشوق دلالت دارند که در جمله به کار روند.

۲.۳. نام‌های استعاری

در زبان شعر، تشبیه، استعاره، مجاز و کنایه (صور خیال)، شعر را به سطح ادبی و خیال‌انگیز بودن ارتقا می‌دهند؛ از این رو، عنوان معشوق اغلب با زبان استعاری بیان می‌شود. پرکاربردترین عنوان‌های استعاری برای معشوق عبارتند از: بت، نگار، ماه و صنم. نمونه‌های دیگر عنوان‌های استعاری عبارتند از: سرو، گل، صنم، پادشاه، یوسف، مه دوهفته، پری، نگار، جان، طیب، سلطان، شاخ صنوبر، لعبت و...

آخر بشنید آن مه آه سحر ما را تا حشر دگر آمد امشب حشر ما را
(مولوی، ۱۳۸۱: ۷۳)

۲.۴. نام‌های وصفی (صفت به جای اسم)

گاهی یکی از صفات معشوق به جای نام معشوق به کار می‌رود که آن را «نام وصفی» می‌خوانیم؛ صفاتی مانند محبوب، آشنا، نازنین.

در غزل‌های انوری، شوخ دیده (انوری، ۱۳۷۶: ۸۳۱)، بی‌وفا (همان: ۸۳۳)، نا-مسلمان (همان: ۸۴۳)، کافر (همان: ۸۶۱)، نامهربان (همان: ۹۰۷)، پرنمک (همان: ۹۱۰)، عزیز (همان: ۹۱۴) و دیربه‌دست آمده (همان: ۹۱۵)، نام‌های وصفی معشوق است. مضمون بسیاری از غزل‌های سنایی، عاشقانه و تعداد قابل توجهی از آن‌ها قلندرانه و عارفانه است. عنوان‌های وصفی معشوق در غزل‌های سنایی نشان می‌دهد که معشوق عاشقانه و قلندرانه‌ی او چنین صفاتی دارد: شوخ‌چشم (سنایی، ۱۳۸۹: ۳۶۵)، چابک عیار (همان: ۴۱۷)، ستمگر (همان: ۴۲۶)، لطیف چابک زیبا (همان: ۵۰۸)، شوخک بی‌شرمک (همان: ۵۱۵)، عیاره (همان: ۵۳۶)، باددست (همان: ۵۳۶)، آتشیاره (همان: ۵۳۶)، شنگی بلایی فتنه‌ای (همان: ۵۳۶)، شوخ‌دیده (همان: ۴۱۶)، عشوه‌فروش (همان: ۴۵۴)، شوخ سیه‌گر (همان: ۵۴۹).

در غزل‌های عرفانی عطار، اغلب صفت‌هایی که جانشین عنوان معشوق شده است، حاکی از معشوق آسمانی است؛ مانند دلخواه (عطار، ۱۳۸۱: ۲۰۶)، بی‌نشان (همان: ۳۰۳)، یگانه (همان: ۴۴۸)، بی‌نشان محض (همان: ۲۱۹)، بی‌چون (همان: ۵۱۵).

نام‌های وصفی معشوق در دیوان شمس تنوع و تازگی دارد؛ نام‌هایی چون «دلکوب» (مولوی، ۱۳۸۱: ۶۶۵)، «دل‌شکن» (همان: ۱۰۲۸) و «گوش‌کشان» (همان: ۱۱۰۹).

معشوق سعدی با صفت‌های متنوع و متعددی نام برده شده است؛ صفاتی که علاوه بر وصف ظاهر زیبای معشوق و اخلاق او، به روحیات و برخورد اجتماعی او نیز اشاره دارد؛ مانند خوب‌روی، لطیف‌بازو (سعدی، ۱۳۸۵: ۱۹۸)، پاکیزه‌روی (ص)، جفاکار، ستمگر، فتنه، بدعهد سنگین‌دل (همان: ۲۶۶)، لطیف جهان (همان: ۲۹۹)، به خشم رفته (همان: ۳۷)، سبک‌روح (همان: ۱۰۷)، موافق صورت و معنی (همان: ۱۷۲).

۵.۲. کنایه از موصوف

نوع دیگری از ترکیب‌های وصفی، کنایه از موصوف است که چنین تعریف شده: «صفت یا مجموعه‌ی چند صفت یا جمله و یا ترکیب وصفی (صفت و موصوف) و یا ترکیب اضافی (مضاف و مضاف‌الیه) یا بدلی (مضاف و مضاف‌الیه) است که باید از آن متوجه موصوفی (مکنی‌عنه) شد؛ یعنی به طور خلاصه، وصف اسمی را بگوییم و از آن، خود اسم را اراده کنیم.» (شمیسا، ۱۳۸۱: ۹۴)

عنوان‌های معشوق به صورت «کنایه از موصوف» در مقایسه با «صفت به جای اسم» کم‌تر به کار می‌رود که نمونه‌هایی از آن ذکر می‌شود: مایه‌ی حسن و دلبری (انوری، ۱۳۷۶: ۷۶۸)، راحت جان (همان: ۷۷۹ و ۸۸۹)، جان جهان (همان: ۸۴۸)، مایه‌ی خوبان (سنایی، ۱۳۸۹: ۴۰۶)، آرام جان (همان: ۴۸۱)، اصل اصل (عطارد، ۱۳۸۱: ۱۵۹)، برتر از یقین و گمان (همان: ۲۱۹)، نهان از دیده و در دل عیان (همان: ۵۰۹)، جان جان جانم (همان: ۵۹۶)، رحمت بی‌انتها، روح بخش بی‌بدل، لذت علم و عمل (مولوی، ۱۳۸۱: ۳۱)، شاه و سلطان بشر (همان: ۳۵)، جان جان جزو و کل، حله بخش باغ و گل (همان: ۴۲)، شاه جسم و جان ما (همان: ۴۸)، جان جان جان (همان: ۶۵)، شاه خسروان (همان: ۱۵۱)، توانگر حسن (سعدی، ۱۳۸۵: ۱۹)، آرام دل (همان: ۲۰)، گم کرده‌ی خود (همان: ۷۸)، مرهم اندرون مجروح، جمعیت خاطر پریشان (همان: ۹۶)، ذات شریف و شخص روحانی (همان: ۱۱۳)، منظور چشم، آرام دل (همان: ۱۳۲)، مجمع نکویی (همان: ۵۸۰)، سلطان خوبان (حافظ، ۱۳۶۲: ۴۶)، پادشاه حسن (همان: ۸۴)، شه خوبان (همان: ۲۵۰)، راحت جان (همان: ۵۰۲)، پادشاه صورت و معنی (همان: ۵۷۶)، همنشین دل (همان: ۷۰۸)، مایه‌ی ناز (همان: ۹۶۶).

۷ بررسی نام‌های معشوق در غزل

عبارت‌ها یا جمله‌های وصفی نیز جزو عنوان‌های وصفی معشوق هستند که به ندرت از آن استفاده می‌شود؛ چنان که در بیت زیر، جمله‌ی اول به جای عنوان معشوق آمده است:

آن که هلاک من همی‌خواهد و من سلامت‌ش هرچه کند به عاشقی کس نکند ملامتش
(سعدی، ۱۳۸۵: ۳۳)

دوش آنکه همه جهان ما بود آراسته میهمان ما بود
(انوری، ۱۳۷۶: ۸۴۰)

۳. نام معشوق، درون‌مایه و سبک شعر

درون‌مایه و سبک شعر، تاثیر زیادی بر انتخاب نام و عنوان معشوق دارد؛ مقایسه‌ی نام‌های معشوق عرفانی، در غزل‌های عطار و نام‌های معشوق در غزل سعدی، تاثیر درون‌مایه بر عنوان معشوق را نشان می‌دهد. «جانان» در غزل عطار کاربرد بسیاری دارد؛ در حالی که در غزل سعدی، کاربرد «دوست» در معنای معشوق، چشمگیر است. نام‌های استعاری معشوق در غزل‌های عطار نیز این نکته را تایید می‌کند؛ از آن‌جا که در غزل‌های عرفانی، ارزش‌ها معنوی هستند، عطار استعاره‌هایی برای معشوق به کار برده که وجه شبه آن، ارزشمندی و عظمت است؛ مانند جان من (عطار، ۱۳۸۱: ۵۳۹)، جان و جهان (همان: ۵۷۴)، گنج (همان: ۳۵۷)، گنج آفرینش (همان: ۵۷۰)، گنجی معظم (همان: ۲۱۵)، در (همان: ۵۵۸)، گوهر (همان: ۲۴۳، ۲۹۳، ۴۰۲، ۵۴۵ و ۶۲۷)، لولو مکنون (همان: ۱۴۲)؛ اما در غزل‌های سعدی، استعاره‌هایی عنوان معشوق قرار گرفته که اغلب، وجه شبه آن زیبایی و نکویی ظاهری است؛ مانند گل خوش‌بوی (سعدی، ۱۳۸۵: ۲۳۴)، بهار و لاله و نسرين من (همان: ۲۷۵)، حوری رضوانی (همان: ۲۵۷)، فرزند پری (همان: ۱۸۱). وحشی بافقی از شاعران مکتب وقوع است؛ مکتبی که سعی دارد تا به بیان واقعیت‌های عشق و عاشق و معشوق پردازد و بیان واقعیت را جایگزین مضمون‌های تخیلی تکراری سازد. در غزل‌های وحشی بافقی، عنوان‌هایی که برای معشوق به کار رفته بیش‌تر صفت به جای اسم و نیز کنایه از موصوف است؛ در حالی که غزل‌سرایان دیگر از استعاره‌ی مصرّحه برای عنوان معشوق، بهره‌ی فراوانی برده‌اند، وحشی نام‌های معشوق را در فضای کنایه و صفت ساخته است؛ زیرا روی در واقعیت دارد؛ مانند بی وفای حق و فناشناس ما (وحشی، ۱۳۹۲: ۱۵۴)، آرزوبخش دل اندوهگین من

(همان: ۱۶۰)، آشوب جان و دل (همان: ۱۶۱)، آفت صبر و دل و آشوب دین من (همان: ۱۶۱)، مایه‌ی عیش دل اندوهگین من (همان: ۱۶۱)، آن سست پیمان (همان: ۱۶۱)، آن عربده‌جو (همان: ۱۹۱)، فرماندهان ناز (همان: ۱۹۲)، آن مست غرور (همان: ۱۹۴)، آن پادشه حسن (همان: ۲۱۷)، آن نا آشنا (همان: ۲۲۵)، دیرآشنای زودسر (همان: ۲۳۰)، حوری‌نژاد (همان: ۲۴۵)، آن بیدادگر (همان: ۲۴۵)، خوش خرام من (همان: ۳۴۷)، رقم فریب عقل (همان: ۳۵۸)، عنان‌جنبان حسن (همان: ۳۵۹)، بیگانه‌خو (همان: ۳۶۶)، سلطان مه‌رویان (همان: ۲۵۱)، آن بوالهوس‌گداز (همان: ۲۵۲)، یگه‌سوار (همان: ۲۶۴)، رهنز (همان: ۲۶۵)، نازفروشان (همان: ۲۶۶)، حسن فروشان (همان: ۲۶۶)، آن حریف‌افکن (همان: ۲۷۰)، آن بی‌محل سفرکن (همان: ۲۷۲)، ستمگر من (همان: ۲۷۵)، صاحب متاع صباحت (همان: ۲۹۱)، نگار آشناکش دلبر بیگانه‌سوز من (همان: ۳۱۸)، بیدادجو (همان: ۳۱۸)، بیدادکیش من (همان: ۳۳۳)، نصیحت‌نشو من (همان: ۳۳۷)، سلطان حسن (همان: ۳۴۰)، پادشاه من (همان: ۳۴۳)، لطف پنهانی (همان: ۳۴۴)، بی‌سبب اسیرکش بی‌گناه سوز (همان: ۳۷۳).

این زمان یا رب مه محمل‌نشین من کجاست؟ آرزوبخش دل اندوهگین من کجاست؟
(همان: ۱۶۰)

در غزل‌های وحشی بافقی، آرایه‌های لفظی و معنوی و صور خیال، تحت‌تأثیر وقوع‌گویی قرار گرفته‌اند؛ چنان‌که کنایه از موصوف، جایگزین استعاره‌ی مصرّح شده است؛ زیرا کنایه از موصوف، صفت واقعی یک مصداق است و همان است؛ اما استعاره بر پایه‌ی تشبیه، بنا می‌شود.

شاعر سبک هندی به دنبال نازک‌اندیشی و دقیقه‌گویی است. درون مایه‌ی اصلی غزل سبک هندی، نکته‌گویی و حکمت‌پردازی است و عشق، اغلب در حاشیه قرار می‌گیرد؛ ازین رو، الفاظ «یار»، «دوست» و «جانان»، کم‌تر به چشم می‌خورد؛ چنان‌که در ۱۵۰ غزل ابتدای دیوان صائب، لفظ «دوست» و «دلبر» دیده نمی‌شود. سبک و درون‌مایه غزل هندی بر عنوان معشوق، بی‌اثر نبوده است؛ صائب چون غزل‌سرایان گذشته، تنها از معشوق، قدِ سرو و روی چون گل، ندیده تا او را «سروخرامان» و «گلبن خندان» بخواند؛ بلکه با توجه به نازک‌اندیشی و تازه‌گویی که از اصول سبک هندی است، به صفت‌های رفتاری و جزییات ظاهری معشوق، توجه نموده و او را «آتشین جولان» (صائب، ۱۳۹۲: ۱۴)، «برق‌جولان» (همان: ۱۵)، «خوش‌کمران» (همان: ۱۲۵)، «آینه‌رو»

(همان: ۴۱۳)، «آئینه‌عذار» (همان: ۱۶۹) «آتش‌طلعتان» (همان: ۷۴)، «گل پیرهن» (همان: ۲۷۵)، «گلگون قبا» (همان: ۲۴۴) و «آتشین‌رو» (همان: ۳۳) خوانده است.

در غزل‌های فرخی یزدی، دو عنوان معشوق، توجه خواننده را جلب می‌نماید: «پری» و «غزال». این دو عنوان در غزل‌های دیگر غزل‌سرایان نیز دیده می‌شود: اما با توجه به این‌که در دیوان فرخی یزدی ۱۸۸ غزل وجود دارد که مضمون بسیاری از آن‌ها سیاسی-اجتماعی است و این عنوان‌ها در چندین غزل به کار رفته است، می‌توان نتیجه گرفت که دو عنوان «پری» و «غزال» به دلیل درون‌مایه‌ی سیاسی-اجتماعی غزل‌های فرخی، برای معشوق به‌کاررفته‌است؛ «پری»، زیبا و دور از مردم است؛ چنان‌که شاعر، معشوق و محبوب خود یعنی «آزادی» را نیز دور از دست‌رس می‌بیند. «غزال» نیز نماد آزادی و رهایی است؛ بدین سبب، فرخی یزدی عنوان «پری» (فرخی یزدی، ۱۳۶۳: ۸۸، ۹۴، ۱۱۷، ۱۴۲ و ۱۴۶) و «غزال» (همان: ۹۴، ۱۰۱، ۱۳۰ و ۱۳۲) را تحت‌تاثیر افکار سیاسی-اجتماعی خود، بیش از سایر غزل‌سرایان به کار برده است. قابل ذکر است که در غزل‌های فرخی یزدی، عنوان «معشوق»، ۱ بار، «یار»، ۲ بار، «جانان»، ۲ بار و «دوست»، ۵ بار به کار رفته؛ در حالی که «غزال»، ۷ بار و «پری»، ۴ بار در جایگاه نام معشوق به کار رفته است.

غزل‌سرایان معاصر، اغلب از عنوان‌های وصفی یا استعاری درباره‌ی معشوق بهره برده‌اند. در غزل معاصر نیز عنوان‌های اصلی معشوق از جمله «یار» و «دوست»، کاربرد دارد؛ اما به سبب نوظهوری غزل‌سرایان معاصر، عنوان‌های استعاری و تازه، بیش‌تر دیده می‌شود.

در غزل‌های شهریار، استعاره‌هایی چون: نو گل رعنا، خسرو شیرین (شهریار، ۱۳۷۶: ۱۰۹)، پری (همان: ۱۱)، ماه مکتب (همان: ۱۲۱)، شمع، مرغ بهشتی (همان: ۱۲۴) دیده می‌شود که تازگی چندانی ندارد. شاعر معاصر، حسین منزوی، در غزل‌های خود، استعاره‌های تازه‌ای چون ناخدای وجود من (منزوی، ۱۳۸۸: ۲۳)، کبوتر افق آرزو (همان: ۳۵)، دلاور دل من (همان: ۴۴)، لیلی من (همان: ۵۶)، جان غزل و گل نیلوفر من (همان: ۹۴) را در جایگاه نام معشوق به کار برده است. محمدعلی بهمنی نیز «ماهی چشمه‌ی نور دل من» (بهمنی، ۱۳۸۹: ۲۱۵)، «آئینه‌ی باورنما» (همان: ۳۶۶)، «آئینه‌وار من»، «قله‌دار من» (همان: ۴۴۸) و «اکسیر من» (همان: ۴۶۰) را استعاره از معشوق، قرار داده است.

صفت‌هایی که در غزل معاصر در جایگاه نام معشوق به کار رفته، اغلب تازه است و تفاوت دیدگاه شاعران را نسبت به معشوق، به خوبی نشان می‌دهد؛ معشوق به اندازه‌ی گذشته، بیدادگر و ظالم خوانده نمی‌شود؛ بلکه عاشق (شاعر)، او را «خوب من» خطاب می‌کند:

فروغی که از چشم من می‌گریزی؟ و یا ای همه خوب، خوابی؟ چه هستی؟
(منزوی، ۱۳۸۸: ۵۷)

جان همه شوق‌گشته‌ام طعنه‌ی ناشنیده را در همه حال خوب من با تو موافقم بگو
(بهمنی، ۱۳۸۹: ۴۳۹)

عشق نیز همچنان از درون‌مایه‌های پرکاربرد شعر نو بوده و هست؛ اما نحوه‌ی نگاه شاعران معاصر به عشق و معشوق، متفاوت است؛ به نظر می‌رسد اصالت احساس در شعرشان بیش تر شده، در نتیجه عنوان معشوق تا حدود زیادی منطبق با واقعیت است؛ چنان‌که نیما در منظومه‌ی عاشقانه‌ی خود، معشوق را بنا بر نام او (یا فرض آن)، افسانه می‌خواند:

ای فسانه، فسانه، فسانه!
ای خدنگ تو را من نشانه!
ای علاج دل، ای داروی درد!
همره گریه‌های شبانه!

با من سوخته در چه کاری؟ (نیما، ۱۳۷۵: ۴۰)

اخوان ثالث، معشوق را همان‌گونه که در واقعیت یا تخیل و احساس خود تجربه کرده، «دختری زیبا» می‌خواند: «آن‌گاه دیدم آن‌طرف‌تر از سکنج بام / یک دختر زیباتر از رویای شب‌نم‌ها / تنها / انگار روح آبی و آب است. (اخوان ثالث، ۱۳۷۵: ۴۵)

شاملو نیز معشوق خود را واقع‌گرایانه معرفی می‌کند؛ او از معشوق زندگی خود، یعنی آیدا، در شعر نام می‌برد و در توصیف معشوقش، به بیان واقعیت‌ها می‌پردازد: «ای معشوقی که سرشار از زنانگی هستی / و به جنسیت خویش غره‌ای / به خاطر عشقت / ای صبور، ای پرستار / ای مومن، / پیروزی تو میوه‌ی حقیقت توست». (شاملو، ۱۳۹۱: ۵۴۰)

در غزل معاصر، تا حدودی مرد یا زن بودن معشوق، آشکار است و گاه نام او ذکر می‌شود؛ نام معشوق، گاه به صورت اسم عام یعنی «زن»، «خانم»، «بانو»، «دختر»، «آقا»،

«پسر» و گاه با نمادهای کلی که بر دو طرف عشق دلالت می‌کند؛ چون «لیلی و مجنون»، «آدم و حوا»، «خسرو و شیرین» و «سارا و دارا» که نماد تازه‌تری است، ذکر می‌شود و گاه نام خاص معشوق ذکر می‌گردد. قابل ذکر است که حضور نام معشوق در غزل، دلیل بیرونی بودن آن نام نیست؛ بلکه معشوق ممکن است زن موعود شبانه‌ی شاعر باشد. (مرادی، ۱۳۸۹: ۳۱۱-۳۱۶)

تنوع و تازگی از ویژگی‌های عنوان معشوق در شعر نو است: «در زیر باران ابریشمین/ بار دگر/ ای گل تازه‌رست چمنزار تنهایی من / چون جلگه‌ای سبز و شاداب گشتم». (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۱۲۶)

«ای آسمان و درخت و باغ من، گل و زنبور و کندوی من/ با زمزمه‌ی تو/ اکنون رخت به گستره‌ی خوابی خواهم کشید/ که تنها رویای آن/ تویی» (شاملو، ۱۳۹۱: ۴۹۲)

۴. کاربرد معنایی «معشوق»، «یار»، «دوست»، «جانان» و «شاهد»

«معشوق»، «یار»، «دوست»، «جانان» و «شاهد» از مهم‌ترین و پرکاربردترین نام‌های معشوق در غزل است که در این جا به بررسی آن می‌پردازیم. پیش از آن ذکر این نکته ضروری به نظر می‌رسد که عنوان‌های مورد بحث، همگی مترادف هستند؛ چنان‌که در بیت زیر، «دوست» و «یار»، مصداق و مفهوم مشترکی دارند:

من ره نمی‌برم مگر آن جا که کوی دوست من سر نمی‌نهم مگر آنجا که پای یار
(سعدی، ۱۳۸۵: ۳۸)

اما بررسی دقیق‌تر نشان می‌دهد که هریک از عنوان‌های معشوق، بار معنایی خاصی دارد و در فضای معنایی ویژه‌ای به کار می‌رود که بدان می‌پردازیم.

۴.۱. معشوق

در میان نام‌های معشوق، «معشوق»، کلی‌ترین و رساترین مفهوم را دربردارد؛ زیرا نوع و ساخت این کلمه (اسم مفعول از ریشه عشق)، معنا و مصداق آن را به خوبی می‌رساند؛ معشوق کسی است که عاشق، نیازمندانه به او عشق می‌ورزد. سبب دیگر رسا بودن اصطلاح معشوق این است که تنها برای یک مصداق (یعنی معشوق)، کاربرد دارد و به روشنی به مقام و جایگاه کسی اشاره می‌شود که محبوب قرار می‌گیرد. بررسی اصطلاح معشوق در غزل‌های انوری، سنایی، عطار، مولوی، سعدی و حافظ، نشان

می‌دهد که این اصطلاح، بسیار کم‌تر از «یار» و «دوست» به‌کاررفته‌است؛ زیرا این اصطلاح اغلب در اشاره به مقام و جایگاه معشوق به کار می‌رود و کاربرد آن در موارد زیر آشکار است:

۱- در موارد بسیاری عنوان «معشوق» به همراه «عاشق» آمده است و به نسبت و ارتباط عاشق و معشوق اشاره دارد:

عاشقا هستی خود در ره معشوق بباز زآنکه با هستی خود می‌توان آن‌جا شد
(عطار، ۱۳۸۱: ۲۸۰)

طالب و مطلوب را، عاشق و معشوق را همچو گل خوش‌کنار وقت کناران رسید

(سنایی، ۱۳۸۹: ۳۸۸)

حسن معشوق را چو نیست کران درد عاشق را نهایت نیست
(مولوی، ۱۳۸۱: ۴۷۴)

۲- کاربرد اصطلاح «معشوق» به همراه «می» در غزل، به‌ویژه در غزل حافظ، قابل توجه است:

بر تو گر جلوه کند شاهد ما ای زاهد از خدا جز می و معشوق تمنا نکنی

(حافظ، ۱۳۶۲: ۹۵۸)

و نیز در صفحات ۱۱۰، ۲۷۸، ۲۹۰، ۴۶۰، ۷۰۲، ۷۸۶، ۹۲۲ و ۹۷۸ از غزل‌های حافظ، «معشوق» (معشوقه) و «می» همراه آمده است.

کار می‌دارد و معشوق و خرابات و قمار کی بود کی که دگر بر سر انکار شوم
(انوری، ۱۳۷۶: ۸۹۳)

من و خورشید و معشوق و می لعل تو و رکن و مقام و آب زمزم
(سنایی، ۱۳۸۹: ۴۷۶)

می و معشوق و وصل جاودان هست کنون تدبیر ما لختی سپند است
(عطار، ۱۳۸۱: ۱۶۸)

در من این عیب قدیم است و به‌درمی‌نرود که مرا بی می و معشوق به سر می‌رود
(سعدی، ۱۳۸۵: ۲۹۸)

در غزل‌های مولوی، ترکیب «می و معشوق» دیده نمی‌شود؛ زیرا فضای عرفانی آن غزل‌ها، با این ترکیب و مضامین آن متناسب نبوده‌است. «معشوقه» نیز به‌ندرت در

۱۳ بررسی نام‌های معشوق در غزل

جایگاه نام معشوق به کاررفته است. به نظر می‌رسد در اغلب موارد، لفظ «معشوقه» در کاربرد، تفاوتی با «معشوق» ندارد؛ برای مثال، مولانا غزلی در اظهار عشق و مدح شمس تبریزی سروده و در بیت اول، دوم و بیت آخر غزل، نام شمس را ذکر نموده و در همین غزل چنین گفته است:

درکش آن معشوقه‌ی بدمست را در بزم ما کاو ز مکر و عشوه‌ها گویی که دستانیستی
(مولوی، ۱۳۸۱: ۱۴۱۷)

و نیز در بیت زیر:

عجایبند درختانش، بکر و آبستن چو مریمی که نه معشوقه و نه شو دارد
(همان: ۴۹۷)

مولانا لفظ «معشوقه» را (که مونث است) برای «مریم» به کار برده که نشان می‌دهد تفاوتی میان لفظ «معشوق» و «معشوقه» قائل نشده است. البته در مورد مونث بودن یا نبودن معشوقه باید گفت اگر قرینه‌ای بر مذکر بودن آن نباشد، لابد مونث است.

۲.۴. یار

معانی‌ای که در فرهنگ‌ها، برای «یار» ذکر شده، متنوع‌تر و بیش‌تر از دیگر نام‌های پرکاربرد معشوق است. معانی‌ای که در لغت‌نامه، برای این واژه ذکر شده، عبارت است از: اعانت‌کننده، صاحب و رفیق، زوج، همراه، متفق، پیرو، همدم، دوست یک‌دل و جانی، قرین، دمساز، نظیر، دوست، محبوب، عاشق، معشوق (دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۱۴: ۲۰۹۲۶) معانی‌ای که برای «یار» در فرهنگ‌ها آمده، نسبت به نام‌های «معشوق»، «دوست» و «جانان» بسیار بیش‌تر است و به همین سبب «یار»، در موارد متعددی با صفت، به کار رفته تا کاربرد دقیق آن مشخص شود.

«یار» در دیوان شمس جلوه‌ی بسیار دارد؛ مولوی، ۷۲۳ بار؛ «یار» را معشوق خوانده که گاه با صفت، همراه شده است. مولانا در خطاب خود به معشوق و در صمیمانه‌ترین غزل‌های خود، از واژه‌ی «یار» استفاده کرده است؛ بیت زیر به خطاب‌های «یار، یار» او اشاره دارد:

ای آن‌که یار نیست تو را در جهان عشق من در جهان فکنده که ای یار، یار، یار
(مولوی، ۱۳۸۱: ۵۸۵)

«یار» عنوان پرکاربردی برای معشوق است؛ اما کاربرد آن با صفت، نشان می‌دهد که به اندازه‌ی دیگر عنوان‌های معشوق، مفهوم و مصداقش روشن نیست و احتمال آن که «یار» برای غیر معشوق، از جمله به معنی همنشین، رفیق و اعانت‌کننده به کار رود، بسیار زیاد است.

دلیل دیگری که برای ذکر صفت بعد از «یار» به نظر می‌رسد این است که از نظر تعداد حروف و هجا، از دیگر نام‌های اصلی معشوق، کوتاه‌تر است و این نکته، امکان استفاده از صفت را برای «یار»، راحت‌تر می‌سازد. ترکیب «یار دوست‌روی» نشان می‌دهد که در غزل سعدی، «یار»، معشوقی است که عاشق، مشتاق و نیازمند با او بودن و عشق ورزیدن است و «دوست» مرتبه بالاتری از یار است که لازمه‌ی آن، محبوب بودن معشوق، نزد عاشق است.

هرچ آن قبیح‌تر کند یار دوست‌روی داند که چشم دوست نبیند قباحتش
(سعدی، ۱۳۸۵: ۶۷)

۳.۴. دوست

«دوست»، به معانی «محب، یک‌دل، یکرنگ، خیرخواه، رفیق و معشوق» به کاررفته است (دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۷: ۹۸۸۳). «دوست»، معنای صمیمیت و محبت را به همراه دارد؛ بدین سبب در ادب غنایی جایگاهی خاص دارد؛ به طوری که در غزل‌های سعدی که عاشقانه‌ترین غزل‌های فارسی به شمار می‌آید، این واژه بسیار دیده می‌شود. سعدی بیش از ۴۲۰ بار، واژه‌ی «دوست» را در معنای معشوق به کار برده است؛ در حالی که سنایی و عطار، هر یک حدود ۶۰ بار از این نام بهره گرفته‌اند. هرگاه معشوق با عنوان «دوست» نام برده می‌شود، بوی لطف و مهربانی از این عنوان به مشام می‌رسد؛ زیرا واژه‌ی «دوست» چنین معنایی دربردارد. سعدی از دوست با احترام نام می‌برد و در غزل‌های حافظ، هرگاه معشوق «دوست» خوانده شده؛ از خوبی و محبوبی او سخن رفته است و بارها لفظ «دوست»، همراه با لطف آمده است:

دلا طمع مبر از لطف بی‌نهایت دوست چو لاف عشق زدی سر بیاز چابک و چست
(حافظ، ۱۳۶۲: ۶۴)

به نظر می‌رسد کاربرد «دوست» در معنای معشوق، مناسب مضمون عاشقانه با لحن صمیمانه است؛ چنان‌که در غزل‌های سعدی دیده می‌شود.

۴.۴. جانان

«جانان»، مرکب از جان و «ان» علامت نسبت، به معنی معشوق، محبوب، خوب، دلکش و نازنین است. (دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۵: ۶۵۱۳) اصطلاح «جانان»، احترام‌آمیزترین، والاترین و مقدس‌ترین واژه‌ای است که برای معشوق به کار رفته است؛ ازین رو در ادب عرفانی که معشوق، آسمانی و والاست، کاربرد قابل توجهی دارد؛ چنان‌که عطار در غزل‌های عرفانی خود، بیش از ۱۰۰ بار معشوق را «جانان» نامیده است؛ در حالی که تنها ۳۸ بار در غزل‌های عاشقانه‌ی سعدی، اصطلاح «جانان» به کار رفته است.

اصطلاح «جانان»، بیش‌تر درباره‌ی معشوق آسمانی به کار می‌رود و اگر درباره‌ی معشوق زمینی هم باشد، مضمون و مفهوم آن متعالی است و البته تناسب این واژه با «جان» می‌تواند یکی از دلایل آن باشد؛ زیرا همراه شدن «جانان» و «جان»، اغلب به این مضمون منتهی می‌شود که عاشق باید جان خود را فدای معشوق سازد:

ز جان و تن برهیدی به جذبه‌ی جانان ز قاب و قوس گذشتی به جذب او ادنی
(مولوی، ۱۳۸۱: ۱۴۶)

در غزل‌های سعدی، مهم‌ترین مضمون‌هایی که همراه با «جانان» به کار رفته، عبارت است از: ضرورت فدا شدن جان و دل عاشق در راه جانان (سعدی، ۱۳۸۵: ۳۰، ۶۰، ۹۵، ۱۴۵، ۱۶۲، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۷، ۱۹۷، ۲۱۵، ۲۳۹، ۲۵۰، ۲۵۴ و ۳۱۸)، تسلیم جانان بودن (همان: ۲۰، ۴۱، ۴۳، ۶۰، ۱۰۰، ۱۰۷، ۱۲۳ و ۱۷۷) و بزرگی و عظمت معشوق:

سرجانان ندارد هرکه او را خوف جان باشد به جان گر صحبت جانان بیابم رایگان باشد
(همان: ۲۱۲)

با توجه به بیت زیر، می‌توان ظرفیت و مفهوم دو اصطلاح «دوست» و «جانان» را مقایسه کرد: دوست دو بار تکرار شده است که منظور از دوست اول، عاشق و منظور از دومی، معشوق است. این‌که یک واژه‌ی مشترک مثلاً «دوست» برای عاشق و معشوق، یکسان به کار رود از قدرت رسایی آن برای مصداق معشوق شدن می‌کاهد؛ اما اصطلاح «جانان» که تنها برای معشوق به کار می‌رود، ظرفیت بیش‌تر و بهتری دارد:

نیم جانی چه بود تا بدهد دوست به دوست که به صد جان، دل جانان نتوان آزرده
(همان: ۱۹۷)

لفظ «جانانه» نیز به معنای معشوق به کار می‌رود؛ اما کاربرد آن نادر است؛ چنان‌که مولانا در *دیوان شمس*، ۸۸ بار از واژه‌ی «جانان» و ۱۴ بار از واژه‌ی «جانانه» استفاده

کرده که ۱۲ مورد آن، در قافیه‌ی غزل قرار دارد و این نکته نشان می‌دهد ضرورت قافیه، مولانا را به کاربرد «جانانه» به جای جانان، واداشته است.

۴. ۵. شاهد

«شاهد» به معنای نیکورو و خوش صورت است (دهخدا، ۱۳۷۳، ج ۹: ۱۲۴۰۹) و به ندرت در جایگاه عنوان معشوق، به کاررفته؛ اما سخنوران، این نام را به گونه‌ی خاصی به کار برده‌اند. ترکیب «شاهد بازی» نشان می‌دهد که «شاهد»، زیباروی مجلس بزم و همچون مطرب و ساقی و شراب، از لوازم عیش و نوش است؛ چنان‌که در مثال‌های زیر، دیده می‌شود:

شب است و شاهد و شمع و شراب و شیرینی غنیمت است چنین شب که دوستان بینی
(سعدی، ۱۳۸۵: ۵۲)

آن شهریار اعظم بزمی نهاد خرم شمع و شراب و شاهد امروز رایگانست
(مولوی، ۱۳۸۱: ۲۵۴ و نیز ر.ک: صص ۲۹۳، ۵۴۳، ۵۵۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۵۰، ۷۴۳، ۱۴۹۴ و ۱۹۳۶)

حافظ، شراب و شاهد و رندی نه وضع توست فی‌الجمله می‌کنی و فرومی‌گذارمت
(حافظ، ۱۳۶۲: ۲۰۰)

در غزل‌های انوری، «شاهد» به عنوان نام معشوق، به کار نرفته است. سنایی دو بار عنوان «شاهد» را در غزل‌های خود به کار برده که یک مورد آن چنان‌که نقل شد، به همراه جام و سماع آمده است و مورد دیگر آن نقل می‌شود:

ای چشم و چراغ آن جهانی وی شاهد و شمع آسمانی
(سنایی، ۱۳۸۹: ۵۵۵)

در بیت فوق، شمع آسمانی به شاهد معطوف شده است؛ زیرا شاهد به معنی معشوق به کار نرفته؛ بلکه استعاره از معشوق است؛ همان‌طور که شمع آسمانی نیز استعاره از معشوق است و چون شاهد و شمع، هر دو یک گونه‌ی بلاغی مشترک بوده‌اند، معطوف شده‌اند. پس در غزل‌های سنایی، «شاهد»، نام معشوق نیست.

در غزل‌های عطار هم چهار بار «شاهد» به کار رفته که دو مورد آن، «شاهد» با «می» (شراب) همراه آمده است و دو مورد دیگر بررسی می‌شود:

چه شاهدهی است که با ماست در میان مشب که روشن است ز رویش همه جهان امشب
(عطار، ۱۳۸۱: ۱۴۴)

ای پسر این رخ به آفتاب درافکن	باده‌ی گلرنگ چون گلاب درافکن
صبح علم برکشید و شمع برافروخت	جام پیایی کن و شراب درافکن
شاهد سرمست را ز خواب برانگیز	سوخته‌ی عشق را رباب درافکن

(همان: ۵۲۱)

در مثال اول، «شاهد» با «ی» نکره همراه شده است و سپس عطار آن را با توصیفی که پس از آن آمده، شرح کرده تا معنا و مصداق آن مشخص گردد و خواننده متوجه شود که «شاهد»، معشوق است و در مثال دوم، شاهد با باده همراه است.

شاهد در دیوان شمس، هرگاه به معنای معشوق است، با صفت یا مضاف الیه همراه آمده است: «شاهد غیبی» (مولوی، ۱۳۸۱: ۳۱۶)، «شاهد خانگی» (همان: ۳۶۷)، «شاهد جان» (همان: ۵۴۳)، «شاهد من» (همان: ۵۵۱)، «شاهد ما» (همان: ۱۱۰۸)، «شاهد مشهور» (همان: ۱۴۷۸)، «شاهد لولاک من» (همان: ۱۷۹۹)، «شاهد بی‌کابین» (همان: ۱۸۸۰)، «شاهد فرد احد» (همان: ۲۱۳۶)، «شاهد جان» (همان: ۲۲۲۰ و ۲۳۳۳)، «شاهد اعظم» (همان: ۲۳۳۵) و «شاهد دین» (همان: ۲۳۶۳).

سعدی هرگاه خواسته «شاهد» را به عنوان معشوق به کار ببرد، آن را با ضمیر «من» و «ما» همراه ساخته است:

سعدی شیرین سخن این همه شور از کجاست شاهد ما آیتی است این همه تفسیر او
(سعدی، ۱۳۸۵: ۲۷۱)

حافظ هرگاه خواسته واژه‌ی «شاهد» را عنوان معشوق قرار دهد، آن را با صفت، همراه آورده و عبارت‌هایی چون «شاهد قدسی» (حافظ، ۱۳۶۲: ۴۸)، «شاهد مقصود» (همان: ۲۱۸)، «شاهد دینی» (همان: ۵۹۲) و «شاهدی از لطف و پاکی، رشک آب زندگی» (همان: ۶۲۲) را ساخته است؛ بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که «شاهد» به تنهایی (بدون صفت و مضاف‌الیه) به عنوان معشوق به کار نمی‌رفته است؛ بلکه در ادب عرفانی، گاه استعاره از معشوق قرار گرفته است و در ادب عاشقانه همراه با صفت و مضاف‌الیه از معنی زیباروی مجلس بزم ممتاز شده و به معنی معشوق به کار رفته است. در پایان بسامد نام‌های پرکاربرد معشوق در غزل‌های چند غزل‌سرای بزرگ، ارائه می‌شود.

در جدول زیر بسامد نام‌های اصلی معشوق و پرکاربردترین نام‌های استعاری دیده می‌شود. (از آن‌جا که «شاهد»، به تنهایی، مصداق معشوق نبود، در جدول ذکر نگشت).

بسامد نام‌های پرکاربرد معشوق

حافظ (تعداد کل غزل‌ها: ۴۸۶)	سعدی (تعداد کل غزل‌ها: ۷۱۵)	مولوی (تعداد کل غزل‌ها: ۳۲۲۹)	عطار (تعداد کل غزل‌ها: ۱۸۵۲)	سنایی (تعداد کل غزل‌ها: ۳۷۴)	انوری (تعداد کل غزل‌ها: ۳۲۲)	
۱۵۱	۲۱۷	۷۲۳	۸۰	۸۱	۷۵	یار
۱۱۳	۴۲۹	۲۲۴	۶۱	۶۹	۱۱	دوست
۳۳	۳۸	۹۸	۱۰۲	۴۶	۸	جانان (جانانه)
۲۳	۲۲	۲۴۵	۲۴	۵۷	۱۴	دلبر
۱۶	۳۰	۱۰۲	۲۹	۳۸	۸	معشوق
۸	۴	۱۰	۲	۵	۵	معشوقه
۲۳	۱۸	۱۲۸	۱۵	۶۰	۹	بت
۳۰	۳۸	۲۵۲	۴۰	۳۴	۲	ماه(مه)
۸	۲۴	۱۶۶	۸	۲۹	۳	صنم

۵. نتیجه‌گیری

نام‌های معشوق را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد: ۱. نام‌های اصلی، مانند معشوق و یار؛ ۲. نام‌های تشبیهی، مانند سمن بر؛ ۳. نام‌های استعاری، مانند نگار و بت؛ ۴. نام‌های وصفی که شامل صفت به جای اسم (مانند شوخ‌چشم یا جفا پیشه) و کنایه از موصوف (مانند مایه‌ی ناز و آرام دل) می‌شود. انتخاب نام معشوق ارتباط تنگاتنگی با درون‌مایه و سبک دارد؛ مثلاً در غزل‌های عرفانی عطار، «جانان» کاربرد بسیار دارد و در غزل‌های عاشقانه‌ی سعدی، معشوق اغلب «دوست» خطاب شده است.

وحشی بافقی (شاعر وقوعی)، معشوق را با صفت به جای اسم و کنایه از موصوف، مخاطب ساخته است و در سبک هندی که مبتنی بر نازک‌اندیشی و پیچیده‌گویی است،

در موارد زیادی معشوق با نام‌های تازه‌ای خوانده شده است؛ مانند آتشین جولان (نام وصفی)، قهرمان عشق (کنایه از موصوف) و در دوره‌ی مشروطه که درون‌مایه‌ی اصلی شعر، آزادی و دفاع از میهن است، دو نام «پری» و «غزال» برای معشوق، کاربرد فراوان یافته است؛ زیرا معشوق، یعنی آزادی را چون پری از خود دورمی‌دیده‌اند و بالاخره در دوره‌ی معاصر که شعر رو به واقعیت می‌آورد، نام‌های معشوق نیز تا حدودی، واقعی می‌شود یا نام خاص معشوق، ذکر می‌گردد. در این مقاله، کاربرد معنایی پنج عنوان اصلی معشوق: معشوق، جانان، یار، دوست و شاهد، بررسی شده است که به ذکر نتایج آن می‌پردازیم: معشوق، از اصلی‌ترین و رساترین نام‌های معشوق است. رساترین عنوان است؛ زیرا ساخت اسم مفعولی آن (مورد عشق واقع شده)، مفهوم این نام را به خوبی بیان می‌کند و این واژه فقط برای معشوق به کار می‌رود. کلی‌ترین اصطلاح است؛ زیرا این لفظ به مقام و جایگاه معشوق اشاره دارد. از میان نام‌های اصلی معشوق، اغلب «یار» با صفت به کار رفته است که نشان می‌دهد این صفت‌ها برای مشخص ساختن مصداق آن به کار رفته است (البته نام‌های دیگر به ندرت با صفت، همراه هستند). «یار» در غزل‌های مولانا، انوری، سنایی و حافظ، بیش‌ترین کاربرد را دارد. عنوان «دوست» با توجه به معنای لفظ آن، مفهوم دوست داشتن را با خود دارد و مناسب لحن عاشقانه و صمیمانه است؛ بدین سبب، سعدی در غزل‌های خود بیش از ۴۰۰ بار، معشوق را «دوست» خطاب کرده است؛ یعنی حدود ۷ برابر سنایی و عطار. «جانان»، مقدس‌ترین و والاترین عنوانی است که برای معشوق به کار می‌رود که در غزل‌های عرفانی همچون غزل‌های عطار، کاربرد بسیار دارد و اگر برای معشوق زمینی به کار رود، مضمون آن بلند و در ستایش معشوق است. بررسی واژه‌ی «شاهد» در غزل‌های سنایی، عطار، سعدی، مولانا و حافظ، نشان می‌دهد که «شاهد» بدون صفت و یا مضاف‌الیه (حداقل در این چند دیوان) به عنوان «معشوق» به کار نرفته است.

فهرست منابع

- اخوان ثالث، مهدی. (۱۳۷۵). *آخر شاهنامه*. تهران: مروارید.
 انوری، محمدبن محمد. (۱۳۷۶). *دیوان انوری*. تهران: علمی و فرهنگی.
 بهمنی، محمدعلی. (۱۳۸۹). *مجموعه اشعار*. تهران: نگاه.
 حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۶۲). *دیوان اشعار*. تصحیح پرویز ناتل خانلری، تهران: خوارزمی.

۲. _____ مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) / سال ۶، شماره‌ی ۳، پاییز ۹۳ (پیاپی ۲۱)

- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۳). لغت‌نامه. تهران: چاپخانه دانشگاه تهران.
- رودکی، جعفر بن محمد. (۱۳۹۰). دیوان اشعار رودکی. به کوشش مریم کاظمی، قم: آثار قلم.
- سعدی، مصباح‌الدین. (۱۳۸۵). غزل‌های سعدی. تصحیح غلام‌حسین یوسفی، تهران: سخن.
- سنایی، مجدود بن آدم. (۱۳۸۹). دیوان حکیم سنایی. به کوشش مظاهر مصفا، تهران: زوآر.
- شاملو، احمد. (۱۳۹۱). مجموعه آثار احمد شاملو. تهران: نگاه.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۶). آینه‌ای برای صداهای تهران: سخن.
- _____ . (۱۳۸۰). ادوار شعر فارسی. تهران: سخن.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۱). بیان و معانی. تهران: فردوس.
- _____ . (۱۳۷۶). سیر غزل در شعر فارسی. تهران: فردوس.
- شهریار، محمد. (۱۳۷۶). دیوان شهریار. تهران: نگاه.
- صائب تبریزی، محمدعلی. (۱۳۹۲). دیوان اشعار. به اهتمام جهانگیر منصور، تهران: نگاه.
- صبور، داریوش. (۱۳۷۰). آفاق غزل فارسی. تهران: گفتار.
- عطار، محمد بن ابراهیم. (۱۳۸۱). دیوان عطار نیشابوری. تنظیم و نمونه‌خوانی و نظارت جهانگیر منصور، تهران: نگاه.
- فرخزاد، فروغ. (۱۳۷۶). تولدی دیگر. تهران: مروارید.
- فرخی یزدی، محمد. (۱۳۶۳). دیوان اشعار. با تصحیح حسین مکی، تهران: امیرکبیر.
- مرادی، محمد. (۱۳۸۹). جریان‌شناسی غزل شاعران جوان استان فارس در سال‌های پس از جنگ. شیراز: عسلی‌ها.
- منزوی، حسین. (۱۳۸۸). مجموعه اشعار. به کوشش محمد فتحی، تهران: آفرینش - نگاه.
- مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد. (۱۳۸۱). کلیات شمس تبریزی. به کوشش توفیق سبحانی، تهران: قطره.
- نیما یوشیج. (۱۳۷۵). مجموعه‌ی کامل اشعار نیمایوشیج. گردآوری و تدوین از سیروس طاهباز، تهران: نگاه.
- وحشی بافقی، کمال‌الدین. (۱۳۹۲). دیوان وحشی بافقی. ویراسته‌ی حسین آذران، تهران: امیرکبیر.